

## جلسه موران (جلسه ۵)

خب، در داستان اولی که در لغت موران بود، وقتی که قطرات آبی بر آن شاخه نبات بود و موران نگاهی کردند و این سوال پیش آمد که منشاء آن از کجاست، مور متصرفی گفت: صبر کنید آفتاب بالا آید و تیز شود تا مشخص شود وگرنه بالاخره مشخص نمی‌شود، باید ببینیم انجذابش به کدام سمت است، جذب آن به کدام سمت است که هر شیء ای در حقیقت «يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» به سمت اصل خودش حرکت میکند.

اولا این یک نکته ای است که باید رمز گشایی شود، وقتی که تمحیصی نباشد تعیین تکلیف نمی‌شود، اینکه قرآن راجع به منافقین مثلا اینجوری می‌گوید که «مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هُنَّ وَلَا إِلَىٰ هُنَّ» این ها مذبذب هستند نه این طرف هستند نه آن طرف، وقتی که بحث تیز شود و آفتاب تیز شود، قرآن می‌گوید: «هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ» در آن موقع است که یک دفعه می‌بینید به آن سمت غش می‌کند، وگرنه وقتی که بحث داغ نباشد و فضا داغ نباشد، می‌بینید که مومن مجاهد با آن کسی که قبول ندارد «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ» این تفاوتش چندان دیده نمی‌شود، ولی وقتی که در کوره داغ ها قرار می‌گیرد اینجوری می‌شود که بالاخره «وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»، «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» است، به هر جهت انسان تعیین تکلیف می‌شود که به سمت زمین «أَتَأْتَلْتُمْ إِلَىٰ الْأَرْضِ» «أَخَلَدَ إِلَىٰ الْأَرْضِ» به سمت زمین است یا به سمت آسمان است و منشاء آسمانی دارد. اینجا عملا می‌خواهد این را بگوید، حالا با فصل بعد هم باید ترکیب شود این بحث، خلاصه این را بگوید که منشاء انسان یک منشاء آسمانی دارد، روح انسان یک منشاء آسمانی دارد، به خصوص با فصل بعدی.

یک نکته ای که در انتها واقعا جای گفتنش هست و همیشه باید به یاد داشته باشیم، ما به قربان شریعتی برویم که همیشه هم در عقیده و هم در عمل یعنی هم در «الَّذِينَ ءَامَنُوا» و هم در «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» هم در ایمان و هم در عمل صالح، پاک است و انسان را خیلی پاک و نورانی نگه می‌دارد، و نورانی می‌کند. ببینید خود شریعت، به لحاظ اعتقادی انسان را عقاید پاک می‌دهد، عقاید متناسب می‌دهد، یعنی کسی که خودش را دست شریعت می‌دهد، عقایدش پاک می‌شود، اعمالش پاک می‌شود، شریعت را نگاه کنید چقدر پاک است، یعنی شما هیچ نقطه ای در شریعت پیدا نمی‌کنید، که بتوانید سیاهی و تباهی را مثلا؛ اصلا معلوم است دیگر نماز خواندنش پاک است، روزه گرفتنش پاک است، نگاه ها به نامحرم نکردنش پاک است، هرچقدر فرو می‌روید در مستحبات پاک است، طهارت موج می‌زند در آن، حتی شما عباداتش را نگاه می‌کنید، وقتی می‌خواهید با پاکی نماز بخوانید طهارت دارد.

انسان باید با طهارت باشد، به محض اینکه طهارت انسان به هم می‌ریزد؛ بالاخره یک فواصلی دارد، مثلا طهارت حدیثی برای انسان درست می‌شود، سریع یک نمازی پیش می‌آید که باید دوباره طهارت کسب کند، این خیلی مهم است، کسی که خودش را در فضای شریعت ببیند پر از طهارت می‌شود، بعد عقایدش طاهر می‌شود، وضعیت جبر و اختیارش طاهر می‌شود، وضعیت ذهنش که توحید نبوت است، معاد است، و اساسا انقدر این طهارت جدی است در فضای کار شریعت و قرآن، که گان یک کار بیشتر ندارد برای بشر و آن طهارت است و نورانی کردن اوست. و وقتی که او را طاهر و نورانی می‌کند با مبدأ نور تناسب برقرار می‌شود، تناسب با مبدأ نور پیدا می‌شود، مبدأ نور که «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» شما نگاه کنید هر جا پای (قرب الی الله) پای طهارت وسط است، می‌بینید که آنجا می‌خواهد بگوید به آن حقایق مکنون، در (کتاب مکنون) کی دست پیدا می‌کند، این ها می‌گویند «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» مطهرون به آن جا دست پیدا می‌کنند، چون که تناسب لازم دارد، باید آن جا بالاخره آدم پاک شود تا بتواند با آن حقایق پاک و نورانی تماس برقرار کند، باید موج رادیو اش بگیرد خلاصه.

دیده اید از یک کشوری به کشور دیگری می‌روید، یک لحظه کافیست که اینترنت شما وصل باشد، خودش ساعت ها را درست می‌کند، یعنی خودش همه چیز را تنظیم میکند. خیلی وقت ها آدم ممکن است مثلا، فرض کنید یک گشت و گذاری

در فضای اینترنت و اینستا می‌کند، و عدم طهارت معلوم است، اصلاً خودش می‌فهمد. نه اینکه لزوماً دارد کار خلاف می‌کند، نه! اصلاً این گشت و گذارش و... می‌فهمد که این کار غیر طاهر است، یک دفعه می‌بینید آن اسطوره‌های دین، و استوانه‌های دین به طهارت «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» آن نوری که (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) در آیه نور نگاه کنید بعد می‌گوید این نور «فِي بُيُوتٍ» می‌آید در خانه‌ای که «أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» در بیوتی که خدا اذن به رفع آن داده، یعنی اگر بخواهد این بیوت در حقیقت نورانی شود باید رافع شود، بالا رود، حرکت به سمت بالا کند تا با آن مبدأ نور که (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ...) با آن تناسب پیدا کند.

این بحث تناسب و رسیدن به متناسب، متناسب با متناسب نسبت پیدا می‌کند، یک بحث خیلی جدی است در بحث قرآنی، شما دیده‌اید که آن آیات «الْحَبِيبَاتُ لِلْحَبِيبِينَ وَالْحَبِيبُونَ لِلْحَبِيبَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» یک جای دیگر «الرَّزَانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا رَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالرَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا رَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» این (حَرَّمَ) هم حرام تشریحیست هم حرام تکوینیست، حالا من در سوره نور مفصلاً این بحث را کرده‌ام، اینکه کند هم جنس با هم جنس پرواز، به صورت خاص انسان بدون این که بفهمد، اگر طیب شود با طیب‌ها بُر می‌خورد. این هم که دارد «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» وقتی که قرآن می‌خوانید، بین شما و بین کسانی که ایمان به آخرت ندارند، حجاب درست می‌شود، یعنی فاصله می‌افتد، فاصله این حجاب خودش مستور است، حجاب نه اینکه حجاب ساتره، حجاب که ساتره هست ولی حجاب خودش مستور است، و دیده نمی‌شود. ولی شما بالاخره هم نفس و هم کلام با انسان‌های پاک می‌شوید، من این را بارها عرض کردم می‌خواهید دوست خوب پیدا کنید، می‌خواهید همسر خوب پیدا کنید، خودتان خوب باشید، این مهم‌ترین پارامتر در بحث دوست‌یابی، همسر‌یابی و... است، و ریشه و اصل داستان این است که شما خودتان یک جوری شوید، که با همدیگر تناسب پیدا کنید.

و این‌ها بر اساس یک حب و در حقیقت انجذابی همدیگر را به سمت هم می‌کشند، این همان قاعده جاذبه عمومی غیر نیوتنی‌اش اینطوری است. و خلاصه هر موقع که آدم زیرآبی می‌رود، این را باز دوباره تجربه بفرمایید، انسان یک بار دو بار سه بار زیرآبی می‌رود، بعد می‌بیند که یک دفعه بدون این که اصلاً توجه داشته باشد، زن و شوهر باهم دعوایشان می‌شود، بنده به عنوان یک مشاور این را خیلی جدی به شما می‌گویم، یعنی فرض بفرمایید که دارد یک روابط خاص پیدا می‌کند، که این کارها دارد بوی خیانت می‌دهد. این کار را که می‌کند یا می‌رود در فضای آن، یک دفعه زن و شوهر دارند با هم دعوا میکنند (زیاد) این فکر می‌کند که می‌تواند بپوشاند و (بله، آن فعل را خدا هم می‌پوشاند «ستار العیوب» است) ولی به هر جهت می‌بینید که یک دافعه دارد تولید می‌شود، و این‌ها با همدیگر دعوا می‌کنند، خیلی مهم است.

حالا هر موقع که با همسران دعوایتان شد، نه اینکه همسران زیرآبی می‌رودها نه! بالاخره می‌بینید که این آیه مهم «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» در حقیقت وُد ایجاد می‌شود، خدا یک کاری می‌کند (تألیف قلب هم کار خداست) همدیگر را دوست می‌دارند این‌ها. می‌گویند کسی هرچقدر بر عمل و ایمان صالحش بیفزاید، دیگران او را دوست می‌دارند بدون این که بخواهد برای دیگران نقش ایفا کند. خب این فصل اول، حالا انشاء الله که رفتیم سراغ فصل دوم باید فصل دوم را توضیح دهیم و بعد ربطش را به همدیگر.

## (فصل دوم)

خب الان دارید لغت موران را نگاه می‌کنید؟ دارد که «سلحفاتی چند در ساحل نشیمن داشتند» سلحفات یعنی سنگ پشت/لاک پشت، حالا در ادبیات ما سلحفات/لاک پشت، منشأ و ضرب المثل یک جور دنیا گرایی است. کسی که یک لاک در پشت خود دارد، یک بخش سنگینی بر پشت خود دارد و من ضرب المثل حرکت کند به واسطه وجود یک لاک خیلی سنگین که تمام دفاع خودش، تمام هویت خودش را این می‌داند که سر در لاک خودش کند، با هر خطری که مواجه می‌شود، می‌بینید که می‌رود در لاک خودش. یک چیز سنگینی به او بسته شده، که این دنیای مادیست که روی اوست، و او زیر این

خروارها شیء سنگین قرار گرفته، و انگار له شده بر زیر این ها، و یک جوری هم نیست که بتواند کنار بگذارد، یعنی سنگ خودش را کنار نمی‌گذارد. مثل این می‌ماند که در ادبیات ما هست که مثلا طرف یک کدوی سنگین (نه از این کدوهای قلمی) از این کدوهای حلوایی، انگار یک کدو حلوایی سنگینی را به گردن خودش دارد، و همیشه خودش را این گونه به همین سنگینی دیده و همه یک دانه از این کدوهای حلوایی ها بهشان وصل است، و همه گردنشان دارد کنده می‌شود از ضرب و زور این فشار.

لذا این سلحفات، بله در انیمیشن های آن طرفی ها اینطوری است، یعنی انیمیشن هایی که در حقیقت، میگم در ادبیات ما سلحفات و لاک پشت منشاء عقلانیت بی تقواست، یعنی منشاء عقل هم باشد، عقل مادی است که بالاخره باید آهسته حرکت کند، اصلا نمی‌تواند به آسمان فکر کند دیگر یعنی عقلانیت این گونه دارد. لذا در انیمیشن ها اگر نگاه بکنید می‌بینید که، نمی‌توانند لاک‌پشتی را تصور کنند که هم عاقل باشد، و هم همینطور به صورت چهار دست و پا باشد، یعنی لاک پشتش بلند می‌شود دقت کرده اید این را؟ لاک پشتش برای دو پا نیست. حالا به هر جهت شما فضای لاک پشتی را یک حرکت های آرام، بالاخره یک لاک است و سنگین است که بر پشت خود بسته یک سنگ پشتی است به عبارتی.

می‌گوید (سلحفاتی چند در ساحل نشیمن داشتند) این ها در ساحل نشسته بودند «وقتی بر دریا بر سبیل تفرج نظری می‌کردند» این ها داشتند به دریا به حالت تفرج نگاه می‌کردند «مرغی منقش بر سر آب به رسم طیور بازی می‌کرد» این ها هرکدام معنی دارند، مثلا مرغ منقش یعنی خیلی خوش آب و رنگ و یک همچین چیزی (بر سر آب به رسم طیور بازی می‌کرد) نشسته بود روی آب و داشت بازی می‌کرد، هی سرش را داخل آب می‌کرد و خلاصه این مرغ منقش داشت بازی می‌کرد. «گاه غوطه می‌خورد و گاه بر می‌آید» گاهی می‌رفت داخل و گاهی می‌آمد بالا «یکی از ایشان گفت آیا این شکل مطبوع، آبی‌ست یا هوایی؟» گفت این مثل ماهی می‌ماند که آبی است، یا نه هوایی است و پرواز می‌کند؟ «دیگری گفت اگر آبی نبود. در آب چه کار داشتی؟» یک نفر برگشت گفت: خب معلوم است که این آبی است، اگر آبی نبود در آب چه کار می‌کرد؟ یا مثل این می‌ماند که در حقیقت، حالا در فضای رمزگشایی کردن این است که خب مثل انسانی که طرف می‌گوید خب این انسان مادی است، اگر مادی نبود این همه چیز مادی چرا برایش گذاشتند، از غذا و تمام شهوات و... پس انسان ماده است و مادی‌ست انسان همین است که هست و می‌بینی.

«سپیم گفت اگر آبی‌ست، بی آب نتواند بود» آن یکی گفت: خب اگر آبی باشد که دیگر معلوم است، آن را این طرف بیندازی و از آب جدایش کنی، این دیگر نمی‌تواند حیات خودش را ادامه دهد. یعنی انسان یا آن مرغ منقش اینجوری است که نمی‌تواند بدون آب باشد «قاضی حاکم مخلص سخن بر آن آورد که نگاه دارید» یک قاضی حاکمی، ببینید همیشه در این داستان های ادبی ما یک چیزی هست، یک مور متصرفی، یک قاضی حاکمی، یک بزرگتری وجود دارد که این ها را به آدم نشان دهد. ببینید خوبی این مثال ها این است که دیگر بر اساس آیه و روایت نمی‌خواهد قضاوت کند، این قاضی حاکم دارد یک چیزی می‌گوید دیگر، خلاصه یک عبارتی را دارد بیان می‌کند، نگاه کنید ببینید که اگر آن جا، مثل اینکه چگونه آن مور متصرف گفت نگاه کنید ببینید وضعیت این شبنم چگونه می‌شود، بالا می‌رود، پایین می‌آید... اینجا هم قاضی حاکم، کسانی هستند که حکیم اند و حکمایی هستند که دارند حالا طریقت را به انسان یاد می‌دهند.

می‌گوید «نگاه دارید و مراقب حال آن باشید، اگر بی آب تواند بود نه آبی‌ست و نه به آب محتاج است» می‌گوید نگاه کنید ببینید که، این حالا دارد بر سبیل بازی کردن و این ها می‌آید، هی سرش را در آب می‌کند و غوطه ور می‌شود و بیرون می‌آید و فلان و این ها، کلا آب بازی هایش این گونه است. این اگر نگاه بکنید ببینید که این اگر پرواز کرد، بلند شد رفت، این به آب محتاج است ولی آبی نیست، اگر دیدید یک موقعی این پرواز کرد دیگر رو آب نبود، ببینید ماهی چجوری است، ماهی آبی است، مشخص است، وقتی که بیرون می‌افتد خفه می‌شود، در هوا خفه می‌شود، ماهی مال آب است. می‌گوید نگاه کنید و ببینید این وضعیتش چگونه است. «در قوام و دلیل بر این حال ماهی است که چون مفارقت کرد از آب، حیاتش استقرار نپذیرد» مثل مدل ماهی می‌ماند که اگر مفارقت کند، حیاتش استقرار پیدا نمی‌کند. «ناگاه بادی سخت برآمد و آب را بهم آورد»

ناگهان یک طوفانی شد و همه چیز بهم ریخت «مرغک در اوج نشست» مرغ منقش که داشت سرش را در آب می‌کرد، یک دفعه پرواز کرد و از آب بلند شد «حاکم را گفتند مؤاخذت را به بیانی حاجت است» آمدند گفتند این حرفی که تو زدی، مأخذ حرفت از کجا آمد؟ آقای قاضی حاکم این سلحفات ها آمدند گفتند که این پرید، پس با این نظری که تو گفتی این آبی نیست! درست است که سراغ آب هم می‌آید، ولی این آبی نیست، معلوم است که پرواز می‌کند و بدون آب هم می‌ماند.

ببینید یک بحثی اینجا دارد قبل از اینکه مؤاخذش را بخوانم، ببینید یک نکته ای که در بحث انسان هست که انسان وقتی از، اولاً در ریخت شناسی این انسان خیلی حرف خوابیده، انسان ریختش چه مدلی است، وقتی که شما یک چیزی را می‌بینید، مثلاً شما گاو را ببینید می‌فهمید این پرواز نمی‌کند، اصلاً ابزار پرواز ندارد. یک پرنده ای را که ببینید با پاهای بسیار ظریف خودش می‌فهمید که این قرار نیست با این پاها راه برود، مثلاً این پرنده ها جست و خیز میکنند در زمین، در یه حدی هستند اینجوری نیستند که پیاده بروند اینور و آن ور با آن پاهایشان، ببینید یک پای اندکی، یک پای ریزی مثلاً دارند، ولی در قبالتش یک بال هایی دارند وقتی این ریخت را می‌بینید شما می‌فهمید این اساساً مال زمین نیست، این مال آسمان است، از ریختش معلوم است. کما اینکه شما یک هواپیما را وقتی که شما به یک بچه ای هم نشان دهید، می‌فهمد که این در خیابان نمی‌رود، در بزرگراه‌ها هم نمی‌رود، یعنی این مال آسمان است. درست است دو تا چرخ هم دارد، که می‌بینید حتی دنده عقب هم ندارد یعنی می‌دانید که هواپیما دنده عقب ندارد، یعنی آن گیربکس و این هایش اصلاً برای عقب رفتن طراحی نشده است، یک کشنده ای می‌آید و آن را می‌گیرد و به عقب می‌کشد، وقتی که می‌خواهد از آشیانه اش خارج شود. بله، فقط جلو می‌رود، بعد هیکل به این گندگی سرعتش ۳۰۰ تا بیشتر نمی‌شود روی زمین.

نگاه بکنید خیلی از این چیزها ریختش معلوم می‌شود که چه مدلی است، کارکرد انسان، زن، مرد، همه این ها از ریختش و ساخت و بافتش معلوم می‌شود. ببینید اگر کسی حکمت داشته باشد، حتی عبادات را وقتی که نگاه می‌کند از روی ساختش متوجه می‌شود، یک حکمتی است که شما نگاه کنید و بفهمید از روی نگاه به احکام، نگاه به اشیاء، اگر قائل باشید که حکیم است که دارد این کار را انجام می‌دهد و حکمتی داشته، شما می‌فهمید که این کارکردش چیست. مثلاً شما فرض بفرمایید (این را بارها عرض کردم) نگاه می‌کنید به نماز معلوم است نماز چه جور عبادتی است، عبادتش با عبادت حج فرق دارد، حج عبادت حرکتی است، نماز عبادت حرکتی نیست، حج پر از وقوف است پر از نشست و برخاست و حرکت و چرخیدن است، حج یک عبادت اینجوری است، ولی نماز یک عبادت به شدت تأدبی است، پر از ادب است، یعنی یک نفر حتی نداند و از بیرون نگاه کند می‌بیند شما دارید یک عبادتی می‌کنید از جنس تمرکز.

مثلاً شما وقتی که نگاه می‌کنید به کارهای عبادتی دیگران، مثلاً در این مدیتیشن روم ها وقتی که بروید این ها دارند یک عبادتی میکنند، آن عبادتشان فکر می‌کنید چطور عبادتیست؟ عبادتش تمرکزی است، بله دقیقاً از ریخت نشستش و همه این ها تمرکز می‌بارد، مال ما عبادت مثلاً نماز ما را کسی نگاه کند می‌فهمد که این عبادت به اندازه آن شاید تمرکزی نباشد، البته باز هم تمرکز در آن دیده می‌شود به هر جهت همین که سر به مهر است و خلاصه همینطوری نمی‌تواند نگاهش را اینور و آن ور کند، این حالت بدنش را نمی‌تواند این طرف و آن طرف کند، یک بهره ای از تمرکز دارد، ولی به شدت تأدبی است. دیگر آدم وقتی که نگاه می‌کند می‌فهمد که این دارد ادب می‌کند پیش کسی، دارد رکوع می‌کند، خودش را خم می‌کند و به خاک می‌اندازد، دارد به شدت ادب می‌کند. و بعد هم این ادب همراه با گونه ای از تمرکز است.

ببینید آدم می‌فهمد، مثلاً آدم می‌فهمد جنس عبادت روزه چیست، عبادت کف نفسی است کلاً، یعنی معلوم است در آن یک عالمه "نه" است، همه اش کف نفس است، نفس را بر حذر داشتن است، اینجور عبادتی است. و بعد وقتی شما عبادات را تشخیص دهید می‌بینید که می‌توانید تعمیق کنید عبادت را، یعنی انگار عبادت را فهمیده اید. همچنین نگاه بکنید در حیوانات، در انسان ها، در اصناف انسان ها، در زن و مرد، کافیه کسی نگاه کند تا بفهمد که این قوای روحی و جسمی ای که به زن داده، مخصوص نرمش در تربیت کردن، ایجاد نسل و تربیت نسل است، کاملاً واضح می‌شود از آن چیزی که به آن داده

شده. از آن طرف هم به مرد که نگاه کنید می بینید که کاملا این زخمی او برای کار است، مال حضور در فضا های زمخت است، این کاملا از انسان و حیوانات دیده می شود.

ببینید این که می خواهد حالا، من الان مجبورم بحث را تمام کنم فعلا، وقتی که به انسان نگاه می کنید آن تجرد روحش، و این که وابسته نیست به خوردن و آشامیدن و این ها، بسیاری از اتفاقاتی که برای او هست، همه از سنجیست که دارد بلند می شود از طبیعت و از طبعش دارد فاصله می گیرد، یک نوع تجردی در او هست. درست است که گاهی می آید و به واسطه مسئله تنش، آب بازی هایی هم می کند و مثل پرنده گانی که بالاخره برای دانه گرفتن به زمین هم می آیند، ولی اساسا این ها زمینی محسوب نمی شوند، این ها همه طیور آسمانند. من این را چند بار هم عرض کردم در این درس ها، نگاه بکنید وقتی فضا های آسمان را قرآن فضاهای مقدسی جلوه می دهد، ببینید وقتی که راجع به طیور دارد صحبت می کند طیور را می ستاید، برعکس این گاو و گوسفند ها و انعامی که گاهی اوقات، خلاصه یک جور شماتت هم در آن وجود دارد، برعکس این «اتَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» آن جا به هرجهت که نگاه می کنید می بینید که انسان به واسطه ی بحث تنش اینجوری هست که بیاید روی زمین و آب بازی هم می کند، ولی طیور مقدسات هستند.

شما اگر می بینید که بحث احیا می شود و حضرت ابراهیم (ع) می گویند شما ۴ تا طیر بگیر و این کار را بکن، خب شما اگر اینجوری است ۴ تا گاو بگیر این کار را بکن، چرا طیر؟ طیور جلد می شوند، اصلا فضای جلد شدن و رفتن و آمدن و این ها مال طیور است، مال گاو و این ها نیست، نمی گوید حیواناتی از جنس زمین را بیاور، می گوید این طیور را بردار «فَصُرُّهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا» که بعدش معلوم می شود که این ها جنس احیا شان جنس احیا امامان میانی است، امامان میانی جنسشان طیر است، که این ها را باید جلد کنند در ۴ نقطه عالم بگذارند و بعد به سمت خودش فرا بخواند. «يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا» خلاصه می روند و می آیند و به واسطه امام احیا می شوند، که وجه اصلی این است که (يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا) یعنی به سمت تو حرکت کند، و جایگاه حضرت ابراهیم (ع) به عنوان امام جایگاه هیست که اقتضای همچین چیزی دارد.

دو تا سوال را جواب بدهم، در بحث تمدن شناسی، بله و این ها که انسان سریع به دو پای خودش می ایستد، در حقیقت دو پا دارد. حتی من یک مواقعی راجع به چیزی گفتم، موقعیت گردن انسان یک جور هیست که برعکس همه حیوانات زمینی، مشخص است، گردنش یک جوری طراحی شده که آسمان را می تواند ببیند، یعنی هیچ حیوانی اینجوری نیست، مثلا اسب نمی تواند سرش را بلند کند و ببیند در آسمان چه خبر است، می بیند اگر اسب بخواهد آسمان را ببیند، باید به زحمت یک شیهه ای بکشد و روی دو پاهایش بایستد، و به اندازه چند ثانیه دست هایش را بالا بگیرد، تازه اگر دید آسمان را. این قدرت زبانش، این همه کلامی که می تواند بگوید، اصفاش، طفولیتش، همه این ها، همه اش یک نوع تفاوتی در حقیقت دارد.

خدمت شما عارضم که این تفاوت ها در جنس انسان هست، اینکه حالا خلق خودش را، من این را در بحث معرفت المهدی هم گفتم، سبوعیت خودش را، ببینید این که شما تا حالا شنیده اید دیگر می گویند حیوانات اختیار ندارند، این حرف هیست کاملا بیخود! هر جا که وجود هست، همه عساکر و لشکر وجود هست! از جمله اختیار و اراده، اختیار و اراده دارند ولی در نساب تکلیف شرعی نیست. در نساب تکلیف هم هست، یعنی به هر جهت یک مؤاخذه هایی دارند، این در قیامت هست، مثل بچه ای می ماند که تکلیف شرعی ندارد، منتهی بالاخره اینجوری نیست که فرض کنید رفت سرقت کرد، می فهمد سرقت است، می فهمد که آن چیزی که از رفیقش برمی دارد، دزدی است، سرقت است، خوب نیست، درست نیست این کار، نه اینکه حالا شرعی هست یا نیست، درست نیست همچین کاری.

یک سری حیواناتی هستند که سارقند دیده اید، مثلا می روند اینور و آن ور چیزی میدزدند، خودشان شکار نمی کنند، خودشان یک علف نمی خورند، یعنی اگر می بینید یک حیواناتی مثل گوسفند و این ها، هم سلم اند، هم سلمی خودشان را در حقیقت تکثیر می کنند، به دیگران می دهند، مثلا خوردن گوشت این ها را سلم می کند، گوشت حیوانات دیگر را خوردن مثل خوک انسان را اخلاقیش را آن مدلی می کند و... به واسطه این است که این ها اراده دارند، اختیار دارند، و گاهی اوقات کارهای زشت

انجام می‌دهند، کارهای خیلی زشت، که گاهی اوقات این‌ها مثل شتراند، نفرند، شبیه به آدم می‌مانند گاهی اوقات، خود قرآن حتی کلب معلم را برایش یک چیزی قائل شده، مصید کلب معلم را پاک می‌داند و ذبح شرعی می‌داند، این اثر علم است.

خود آیه را ببینید (آیه ۴ سوره مبارکه مائده) «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ» و آن چیزی که شما یاد داده اید «مُكَلَّبِينَ» در حالتی که شما سگ پروری کردید «تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» شما از آن چیزی که خدا به شما یاد داده، به یک سگ آموزش دادید، این سگ را عالم کردید، اگر اینجوری است «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» آن چیزی که برای شما می‌گیرند را بخورید «وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ» مکلبنی هست منتهی این مال کلب است، در حقیقت القا خصوصی نمی‌شود اینجا. خلاصه می‌خواهم عرض کنم اثر علم در یک سگ باعث می‌شود که، حکم از یک سگ هراش ولگرد می‌آید و یک چیزی می‌گرفت، این مسیر کلب ناپاک بود، ولی اثر علم در این سگ باعث می‌شود که مسیر این پاک شود و (فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ) خلاصه همونجوری که این حیوانات وضعیت اصلی خودشان را نمی‌توانند تغییر دهند، انسان هم همینطور.

حالا تا ببینیم که از اینجا مأخذ این کارش چیست و چه می‌خواهد بگوید، آن موقع فصل ۱ و ۲ هم به هم دیگر چه ارتباطی دارند. خلاصه این نگاه را خوب است که شما به حیوانات، به انسان‌ها، به شرایط، به خودتان، دیده اید دیگر آدم «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» معیشت ضنک، وقتی که تا می‌آید در این دنیا و غوطه ور می‌شود معیشتش ضنک می‌شود، مثل اینکه آدم برود در آب، خفه می‌شود «وَنَخْشِرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» تازه روز قیامت می‌آید، وگرنه معیشت سخت می‌شود، زندگی سخت می‌شود، زندگی خوش نمی‌شود. بله! این دنیا مال یک آب بازی است، بالاخره آدم باید یک آب بازی بکند، خوب هم هست آب بازی کیف می‌دهد، وگرنه بیش از اندازه بخواد بماند در این آب‌ها دیگر رسماً دارد خودش را آبی می‌کند.